

based on the text of

سنگی بر گوری

A Stone on A Grave (1981)

by

جلال آل احمد

Jalâl Âl-e Ahmad (1923–1969)

designed by

Michael Craig Hillmann

compiled by

Aziz Atai-Langrudi

revisions by

Behrad Aghaei

Note: After completing each unit, readers can resolve remaining questions about meaning in the unit's text by consulting the text's English translation in Jalal Al-e Ahmad's *A Stone on a Grave*, translated from the Persian by Azfar Moin (Costa Mesa, CA: Mazda Publishers, 2008).

لغات	
explanation	شرح
evil	شر
permanence	دوام
intensity	شدت
basis, base	اساس
comfortable, unburdened	راحت
rebellion, outburst	طغیان
cause	باعث
relation, relationship	رابطه ج. روابط
sexual relations	روابط جنسی
disappointed, discouraged	مأیوس
obvious, apparent	معلوم
related to	مربوط به
illegitimate	نامشروع
result	نتیجه ج. نتایج
problem	مسئله ج. مسائل
aristocracy	اشرافیت
regulations	مقررات
treatment, therapy, cure	معالجه ج. معالجات
society - societal	اجتماع - اجتماعی
marriage	ازدواج
criticism	انتقاد
believing, convinced	معتقد
against	علیه
finally, eventually	بالاخره
to castrate	آخته کردن
to diagnose, to discern	تشخیص دادن
to disobey, to turn away from	سرپیچیدن
to adopt (child)	قبول کردن به فرزندى
to be set, to be situated	قرار داشتن
to disappoint, to cause despair	مأیوس کردن
to believe, to think	معتقد بودن
to give up the idea of ...	منصرف شدن
to make (s.t.) a matter of	مورد ... قرار دادن
many of	بسیاری از
afterwards	بعداً
sarcastically, allusively	به کنایه
in this case/instance	در این مورد
at the same time	در عین حال
abandoned	سرراهی
demagogy, deceiving the public	عوام فریبی
before (prep)	قبل از

آنچه گذشت

نویسنده و همسرش بچه‌دار نمی‌شوند. دکترها تشخیص داده‌اند که اسپرم‌های او برای بچه‌دار شدن کم و ضعیف هستند. نتایج معالجات مأیوس‌کننده است. به فکر می‌افتند که بچه‌ای را به فرزندى قبول کنند. بچه‌ای پیدا می‌کنند که بعداً معلوم می‌شود نامشروع است. از قبول کردن بچه منصرف می‌شوند.

خلاصه متن بخش ششم

نویسنده شرح می‌دهد که چرا بچه را به فرزندى قبول نمی‌کنند. و بسیاری از مسائل مربوط به بچه‌های نامشروع و سر راهی را به شدت مورد انتقاد قرار می‌دهد. مثلاً، عوام‌فریبی اشرافیت در این مورد، یا مشروع بودن روابط جنسی پس از ازدواج و مشروع نبودن آن قبل از ازدواج. نویسنده معتقد است که چیزهایی مثل این باعث طغیان علیه مقررات اجتماعی می‌شود. اما در عین حال، از مقررات اجتماعی هم نمی‌شود سرپیچید چون دوام اجتماع بر آن اساس قرار دارد. وی، بالاخره، به کنایه می‌گوید که چون نمی‌تواند بچه‌دار بشود، شاید بهتر باشد که خودش را آخته کند و برای همیشه از شر مسأله راحت بشود.

تازه این مفتضح‌ترین قسمت قضیه نبود. حاضر بودند بیست هزار تومان هم پول بدهند. بله این جوری بود که اقامان نشست. صحبت از مشروع یا نامشروع نیست. اما وارث مفتضح‌ترین روابط اجتماعی شدن و دم‌گاو یا دم‌خروس ددررفتن پسری را با دختری بیخ ریش بستن. که چه؟ که بله ما هم بچه داریم؟ مرده شور! و بار اول نفرت این جوری آمد. ۵
 نه از آن یکی تنها. مگر او چه گناهی داشت؟ یا چه عیبی؟ بی اینکه دختر باشد و ما به‌خواستگاری رفته باشیم جهازیه هم که داشت! نفرت از این فریب را می‌گویم. از اینکه نفس حسرت بچه داشتن را باید با دلسوزیها و محبتی که نه در جای خود صرف شده است، روز به روز بصورت انساج و عضلات در تن بچهای بکاری و بزرگش کنی و بزرگتر و بزرگتر و ده ۱۰
 سال و بیست سال و سی سال بگذرد اما تو عاقبت جز تجسم حسرت‌های خودت را در تن او نبینی. و حال آنکه آن کودک دیگر مردی شده است یا زنی؛ و زیباست و برومند؛ و لابد شوهری می‌خواهد یا زنی؛ و لابد بچهای خواهد داشت و ... این جوری بود که فریادم از درون برخاست که مگر دوام خلقت بر زمینه لق حسرت‌های تو است احمق؟ خیال کرده‌ای! و اصلا ۱۵
 بینم- مگر کدام يك از بچه‌های سرراهی و یتیم‌خانه‌ای و پرورشگاهی به دم روح‌القدس در مشیمه مادرشان قرار گرفته‌اند؟ و مگر چه فرقی هست میان يك پسر کاکل زری فلان شازده با بچه فلان میراب که چون برای بخور و نمیر خودش درمانده بوده فرزندش را سر راه گذاشته؟ مگر این دو چه فرقی باهم دارند؟ هر کدام ثمره يك فضاخت دیگر جنسی یا وارث ۲۰
 فقر و بیماری و کم‌خونی‌پدیری و مادری. بحث از اخلاق نیست یا از ادای اشرافیت را درآوردن. چون فقط در حوزة اخلاق و اشرافیت بچهای را به فرزندی قبول کردن عمل خیر است و توصیه هم شده است. آخر دیده‌ایم که سرپرستی این پرورشگاهها با آن دسته از اشرافیت است که

- ۲۵ پس از قماری کلان دسته‌ای گل بردارند و يك جعبه شیرینی و به سرکشی پرورشگاه بروند و به عنوان تصدق یا دفع بلا یا عوام فریبی یا کفاره گناهان به چنین بضاعت مسخره‌ای بدرد ممنوع برسند؟ این کارها لایق شأن همان بنگاههای خیریه (!) که من از اعمال خیر بیزارم. و تازه در همان حوزه اخلاق يك عمل خیر روی دیگر سکه شر است. شری باید باشد تا خیر من در کفه مقابلش جا بگیرد. و منحتی به این صورت ۲۰ تحمل شر را نداشته‌ام و به رسمیتش نشناختم. واقعیت می‌گوید بچه‌ای را که با قنداقش سر گذر می‌گذارند یا پشت در کلانتری، یا به پرورشگاه می‌دهند بچه‌ای بوده است که دوام رابطه پدرفرزندی یا مادر فرزندى را نا ممکن می‌کرده. یا والدین فقیر بوده‌اند یا کودک مزاحم راه آینده یکی از آن دو بوده یا نقص مادرزاد داشته. و به هر صورت وضعش جوری بوده که ۲۵ حتی در دامن مادر خودش زیادی می‌کرده. آنوقت چنین کودکی در زندگی من چه حکمی خواهد داشت؟ درست همچون مرده‌ای که گورهم او را نپذیرد. یا جوانه‌ای که از شکم دانه خویش هم بیرون نیامده باشد. و این جوری بود که مدت‌ها در فکر مشروع بودن و نبودن بچه‌های سر راهی بودم. این داغ باطله‌ای که در رحم بر پیشانی یکی می‌زنیم. که می‌زند ۴۰ معلوم نیست. اما زده می‌شود. فاعل مجهول است. یعنی اخلاق است و مذهب است و حفظ سنت است و این حرفهای قلبه. و آنوقت بود که به عمل جنسی نفرت ورزیدم. به این صورت که آخر چرا این عمل و ظایف الاعضائی ساده فقط در يك حوزه معین، یعنی پس از ازدواج، رسمی است و در دیگر حوزه‌ها رسمی نیست؟ ازدواجی که خود با ادای چند کلمه عربی ۴۵ یا فارسی رسمی شده است یا پس از ثبت در دفتری؟ واقعیت می‌گوید که در هر صورت مردی و زنی گرفتار هم بوده‌اند. گرچه موقتی. که پای عمل جنسی به میان آمده است. چه ثبت شده و چه ثبت نشده. چه طبق سنت و چه مخالف آن. ببینم شاید قضیه ارث و خون و دیگر روابط اجتماعی نباید به هم بخورد؟ درست. اینرا می‌فهمم. واقعیت می‌گوید برای ۵۰

اینکه اجتماعی بگردد و زیر دستی باشد و بالادستی و قانونی و سرنیزه‌ای و برای اینکه به جنگل بازنگردیم همه اینها لازم است. ولی عاقبت؟ عاقبت اینکه تکلیف خصوصی‌ترین روابط یک زن و مرد را، که هر کدامشان فقط یک بار زندگی می‌کنند، همین مقررات از قرن‌ها پیش معین کرده. و نه تنها معین کرده بلکه چون و چند آنرا دم به دم بر سر بازار می‌کوبد. ۵۵ رجوع کنید به دستمال شب زفاف و به بوق و کرنای دهات روی بام حجله. و اینها یعنی اینکه من حتی در خصوصی‌ترین روابط با زنم بنده مقرراتی هستم که قرن‌ها پیش از من وضع شده. و بی‌دخالتم من. عین همان داغ باطله. و تازه اسم همه اینها تمدن است و مذهب است و قانون است و عرف و اخلاق است. اینجاست که آدم دلش می‌خواهد یک مرتبه بزند ۶۰ زیر همه چیز. ولی مگر می‌شود از همه اینها سر پیچاند؟ خوب، حالا که نمی‌توانی سر بیچی پس چرا تعاون اجتماعی را مسخره می‌کنی؟ و پرورشگاه‌ها را و تصدق اشرافیت را؟ می‌بینید که همین یک مساله تخم و ترکه اساس همه چیز را در ذهن من لق کرده است. می‌خواهم مثل همه باشم. در بچه‌دار بودن. و نمی‌توانم و نمی‌خواهم مثل همه باشم در تبعیت ۶۵ از مقررات. و باید. با این تضاد چه باید کرد؟ و این جوری بود که ظاهراً دیدم چه آسوده‌ایم ما که هیچ یک از مقررات شرع و عرف ناظر بر روابط جنسی مان نیست و این اولین و آخرین رجحان بی‌تخم و ترکه بودن. اما از طرف دیگر فکرش را که می‌کنم می‌بینم حرمت مقررات شرعی و عرفی را که از دوش روابط جنسی برداشتی اصلاً انگار از آن سلب اعتبار ۷۰ کرده‌ای. معنی‌اش را گرفته‌ای. و بدلش کرده‌ای به عمل حیوانی. نمی‌خواهم بگویم عین جفت‌گیری گاوی باماده‌اش. اما دست‌کم عین کبوتر قاصدی که لانه‌اش بر سر برج فرستنده رادیو باشد. این رابطه جنسی که نه وظیفه‌ای بدوش گردشش محول است و نه هیچیک از مقررات شرع و عرف بر آن نظارتی می‌کند چه معنایی دارد؟ اگر در یک عمل غریزی حیوانی، دست‌کم ۷۵ یک عمل ماشینی. غذا که به آن رسید غده‌ها راه می‌افتد و بزاق کار می‌کند

و سایش آسیاب دندانها و عصیر معده و الخ... و با زن که نشستی سایش
 عضوهای دیگر و کار افتادن غده‌های دیگر. در صورت اول مکانیسمی است
 بخاطر هضم غذا و دوام این تن. اما در صورت دوم؟ و بخصوص اگر دوام تن
 دیگری در کار نباشد؟ و من که نمی‌توانم تخم و ترکه داشته باشم چرا این ۸۰
 مکانیسم را تحمل کنم؟ فقط برای اینکه ماشین زنگ نزند؟ می‌بینید که حتی
 دارم صورت منحصر بفرد بشری را عین اراذلِ علما به معیار ماشین می
 سنجم. به هر صورت دنبال همه این فکرها و قیاس‌ها بود که به کله‌ام زد
 خودم را اخته کنم. باید عالمی داشته باشد. فارغ از پائین تنه و یک پله
 به سمت ملکوت.

۸۵

حفظ hezf [عربی] (امص). ۱. محافظت و
 نگه‌داری کردن از کسی یا چیزی به‌منظور
 دفاع از او (آن) یا جلوگیری از وارد آمدن
 آسیب به او (آن): حفظ آثار باستانی، حفظ
 محیط‌زیست. ۵ برای حفظ املاک و اموال خود با [او]...
 از دواج کرده بود. (مصدق ۱۴۶) ۵ کاروانی که بُود
 بدرقه‌اش حفظ خدا/ به تجمل بنشیند به جلالت برود.
 (حافظ^۱ ۱۵۰) ۲. گفتگو (مجاز) به ذهن سپردن؛
 در حافظه نگاه داشتن: حفظ این شعر برای من
 خیلی مشکل نبود. ۳. (۱) یاد؛ ذهن: چون اصل کتاب
 ارسطو در حفظم بود، فهم این شرح بر من اشکالی
 نداشت. (مینوی^۲ ۱۵۸) ۴. (قد.) حافظه (مر. ۱) →
 حق... مرا «حفظی» داده بود که هرچه زیر قلم من بگذشتی،
 مرا حفظ شدی. (جامی^۳ ۳۳۸) ۵ مفاصل را تیز گرداند و
 حفظ را تیز گرداند و دل را قوت دهد. (خیام: نوردنامه؛
 لغت‌نامه^۴)

- 1 In the writer's opinion, what was most disgraceful about the case of the child he was encouraged to adopt by Qodsi? (lines 3–4)
- 2 In the narrator's opinion, what causes a child to be marked as legitimate or illegitimate? (ll. 41-42)
- 3 What is the significance of the handkerchief on the night an Iranian Moslem marriage is consummated? (l. 56)
- 4 How old is the handkerchief tradition in Iran? (l. 54)
- 5 Name at least two reasons for which some parents desert their new born babies? (ll. 34–35)
- 6 Why does the writer show such aversion with regard to sexual relations? (l. 71)
- 7 Where do pigeons have sex? (l. 73)
- 8 In the writer's opinion, what happens to his "sex mechanism" if he doesn't use it? (l. 81)
- 9 In the writer's opinion, should sexual relations be left at their instinctive level or be regulated by law? (ll. 69–71)
- 10 Why did the writer decide to castrate himself? (ll. 83–85)

- تازه این مُفْتَضِحِ تَرینِ قَسْمَتِ قَضِیَّه نبود. حاضر بودند بیست هزار تومان هم پول بدهند. بله این جورى بود که اُقْمَانِ نَشِست. صحبت از مَشْرُوعِ یا نَامَشْرُوعِ نیست. اما وارثِ مُفْتَضِحِ تَرینِ رِوَابِطِ اجْتِمَاعِیِ شَدْنِ و دُمِ گاوِ یا دُمِ خروسِ دَدَرِرفْتَنِ پَسْرِیِ را با دَخْتَرِیِ بَیْخِ رِیشِ بَسْتَنِ. که چه؟ که بله ما هم بچه داریم؟ مُرْدَه شور! و بارِ اولِ نَفَرَتِ این جورى آمد. ۵
- نه از آن یکی تنها. مگر او چه گناهی داشت؟ یا چه عیبی؟ بی اینکه دختر باشد و ما به خواستگاری رفته باشیم جهازیه هم که داشت! نَفَرَتِ از این فریب را می گویم. از اینکه نَفْسِ حَسَرَتِ بچه داشتن را باید با دلسوزیها و مُجَبَّتِیِ که نه در جای خود صَرَفِ شده است، روز به روز بصورت اَنسَاجِ و عَضَلَاتِ در تنِ بچه ای بکاری و بزرگش کنی و بزرگتر و بزرگتر و ده ۱۰
- سال و بیست سال و سی سال بگذرد اما تو عاقبت جُز تَجَسُّمِ حَسَرَتِ های خودت را در تنِ او نبینی. و حال آنکه آن کودک دیگر مردی شده است یا زنی؛ و زیباست و بُرُومند؛ و لَابُدِ شوهری می خواهد یا زنی؛ و لَابُدِ بچه ای خواهد داشت و ... این جورى بود که فریادم از درون برخاست که مگر دوامِ خَلَقْتِ بر زمینه لَقِّ حَسَرَتِ های تو است اَحْمَقْ؟ خیال کرده ای! و اصلا ۱۵
- بینم- مگر کدام يك از بچه های سِرْراهی و یتیم خانه ای و پَرُورِشْگَاهِیِ به دَمِ رُوحِ الْقُدُسِ در مَشِیمَه مادرشان قرار گرفته اند؟ و مگر چه فَرْقِیِ هست میانِ يكِ پَسْرِ کَاکُلِ زَرِیِ فِلانِ شازده با بچه فِلانِ مِیرابِ که چون برای بُخُورِ و نَمِیرِخُودِشِ در مانده بوده فرزندش را سِرِ راه گذاشته؟ مگر این
- دو چه فَرْقِیِ با هم دارند؟ هر کدام ثمره يكِ فَضَاحَتِ دیگر جنسی یا وارثِ ۲۰
- فَقْرِ و بَیماریِ و کمِ خُونِیِ پَدْرِیِ و مَادْرِیِ. بحث از اخلاق نیست یا از ادایِ اَشْرَافِیَّتِ را در آوردن. چون فقط در حوزة اخلاق و اَشْرَافِیَّتِ بچه ای را به فرزندى قبول کردن عملِ خَیرِ است و توصیه هم شده است. آخر دیده ایم که سَرِپَرِستِیِ این پَرُورِشْگَاهِها با آن دستة از اَشْرَافِیَّتِ است که

- ۲۵ پس از قُماری کَلان دسته‌ای گل بردارند و يك جعبه شیرینی و به سَرکشی پَرورِشگاه بروند و به عُنوانِ تَصَدُّقِ یا دَفْعِ بلا یا عَوامِ فریبی یا کَفَّارَهٗ گُناهان به چنين بَضَاعَتِ مسخره‌ای بدرد هم‌نوع برسند؟ این کارها لایقِ شَأنِ همان بنگاه‌های خیریه (!) که من از اَعْمالِ خیر بیزارم. و تازه در همان حوزَهٗ اخلاقِ يك عملِ خیر روی دیگرِ سِکَهٗ شَرِّ است. شَرِّ باید باشد تا خیرِ من در کَفَّهٗ مُقَابِلَش جا بگیرد. و من حتّی به این صورت ۲۰ تَحَمُّلِ شَرِّ را نداشته‌ام و به رَسْمِیَّتَش نشناختم. واقعیت می‌گوید بچه‌ای را که با فُنداقتش سرِ گذر می‌گذارند یا پشتِ درِ کلانتری، یا به پرورشگاه می‌دهند بچه‌ای بوده است که دوامِ رابطهٔ پدرفرزندی یا مادر فرزندی را نا مُمکن می‌کرده. یا والدین فقیر بوده‌اند یا کُودکِ مُزاحِمِ راهِ آیندهٔ یکی از آن دو بوده یا نَقصِ مادرزاد داشته. و به هر صورت وَضَعَش جوری بوده که ۲۵ حتّی در دامنِ مادرِ خودش زیادی می‌کرده. آنوقت چنين کودکی در زندگی من چه حکمی خواهد داشت؟ درست همچون مُرده‌ای که گورهم او را نَبَذَیَرَد. یا جوانه‌ای که از شکمِ دانهٔ خویش هم بیرون نیامده باشد. و این جوری بود که مدت‌ها در فکرِ مَشروعِ بودن و نبودنِ بچه‌های سرِ راهی بودم. این داغِ باطله‌ای که در رَحِمِ بر پیشانیِ یکی می‌زنیم. که می‌زند ۴۰ معلوم نیست. اما زده می‌شود. فاعلِ مَجْهول است. یعنی اخلاق است و مذهب است و حِفْظِ سُنَّتِ است و این حرفهای قُلْمَبِه. و آنوقت بود که به عملِ جنسی نِفَرَتِ و رَزیدِم. به این صورت که آخرِ چرا این عملِ و ظایفُ الاعضائی ساده فقط در يك حَوْزَهٗ مُعین، یعنی پس از ازدواج، رسمی است و در دیگر حوزه‌ها رسمی نیست؟ ازدواجی که خود با ادایِ چند کلمهٔ عربی ۴۵ یا فارسی رسمی شده است یا پس از ثبَتِ در دفتری؟ واقعیت می‌گوید که در هر صورت مردی و زنی گرفتارِ هم بوده‌اند. گرچه مُوقَّتی. که پای عملِ جنسی به میان آمده است. چه ثبت شده و چه ثبت نشده. چه طَبَقِ سُنَّتِ و چه مُخَالَفِ آن. بینم شاید قَضیهٔ ارث و خون و دیگر روابطِ اجتماعی نباید به هم بخورد؟ درست. اینرا می‌فهمم. واقعیت می‌گوید برای ۵۰

اینکه اجتماعی بگردد و زیر دستی باشد و بالادستی و قانونی و سرنیزه‌ای و برای اینکه به جنگل بازنگردیم همه اینها لازم است. ولی عاقبت؟ عاقبت اینکه تکلیفِ خصوصی‌ترین روابطِ یک زن و مرد را، که هر کدامشان فقط یک بار زندگی می‌کنند، همین مُقَرَّرات از قرنها پیش مُعین کرده. و نه تنها مُعین کرده بلکه چون و چند آنرا دم به دم بر سر بازار می‌کوبد. ۵۵ رجوع کنید به دَسْتَمالِ شبِ زَفاف و به بوق و کَرَنای دهات روی بامِ حِجَله. و اینها یعنی اینکه من حتی در خصوصی‌ترین روابط با زنم بنده مُقَرَّراتی هستم که قرنها پیش از من وضع شده. و بی‌دخالَتِ من. عینِ همان داغِ باطله. و تازه اسم همه اینها تَمَدُّن است و مَذْهَب است و قانون است و عُرف و اخلاق است. اینجاهاست که آدم دلش می‌خواهد یک مرتبه بزند ۶۰ زیرِ همه چیز. ولی مگر می‌شود از همه اینها سر پیچاند؟ خوب، حالا که نمی‌توانی سر بیچی پس چرا تَعَاوُنِ اجتماعی را مَسْخَره می‌کنی؟ و پرورشگاه‌ها را و تَصَدُّقِ اِشْرَافِیَّتِ را؟ می‌بینید که همین یک مسأله تَخْم و تَرَکه اساس همه چیز را در ذهن من لَق کرده است. می‌خواهم مثل همه باشم. در بچه‌دار بودن. و نمی‌توانم و نمی‌خواهم مثل همه باشم در تَبَعِیَّتِ ۶۵ از مُقَرَّرات. و باید. با این تَضاد چه باید کرد؟ و این جوری بود که ظاهراً دیدم چه آسوده‌ایم ما که هیچ یک از مُقَرَّراتِ شَرع و عُرفِ ناظِر بر روابطِ جنسی مان نیست و این اولین و آخرین رِجْحانِ بی‌تَخْم و تَرَکه بودن. اما از طرفِ دیگر فکرش را که می‌کنم می‌بینم حُرْمَتِ مُقَرَّراتِ شَرعی و عُرفی را که از دوشِ روابطِ جنسی برداشتی اصلاً انگار از آن سَلَبِ اِعْتِبَارِ ۷۰ کرده‌ای. معنی‌اش را گرفته‌ای. و بدکش کرده‌ای به عملی حیوانی. نمی‌خواهم بگویم عینِ جُفت‌گیریِ گاوی با ماده‌اش. اما دست‌کم عینِ کبوترِ قاصدی که لانه‌اش بر سر بُرچِ فرستنده رادیو باشد. این رابطه جنسی که نه وظیفه‌ای بدوشِ گَرْدِشش مَحُول است و نه هیچیک از مُقَرَّراتِ شَرع و عُرف بر آن نظارتی می‌کند چه معنایی دارد؟ اگر در یک عملِ غریزی حیوانی، دست‌کم ۷۵ یک عملِ ماشینی. غذا که به آن رسید غُدّه‌ها راه می‌افتد و بُزاق کار می‌کند

و سایشِ آسیابِ دندانها و عَصِيرِ مَعِدِه و الْخ... و با زن که نشستی سایشِ
عُضوهای دیگر و کار افتادنِ عُده‌های دیگر. در صورتِ اولِ مکانیسمی است
بخاطرِ هَضْمِ غذا و دَوَامِ این تَن. اما در صورتِ دوم؟ و بخصوص اگر دَوَامِ تَنِ
دیگری در کار نباشد؟ و من که نمی‌توانم تُخْم و تَرَکِه داشته باشم چرا این ۸۰
مکانیسم را تَحْمُلِ کنم؟ فقط برای اینکه ماشین زَنگِ نَزَنَد؟ می‌بینید که حتی
دارم صورتِ مُنْحَصِرِ بفرَدِ بشری را عینِ ارَاذِلِ عُلْمَا به مِعیارِ ماشین می
سَنَجِم. به هر صورت دنبالِ همهٔ این فکرها و قیاس‌ها بود که به کَلَمِ زد
خودم را اَخْتِه کنم. باید عالمی داشته باشد. فارغ از پائین تنه و یك پَلَّه
به سَمَتِ مَلکوت.

۸۵

اباطیل 'abātil [عر، جر، باطل] (!). ۱. سخنان
بیهوده و بی‌ارزش و بی‌پایه: تعبیرات شاعرانه را
در شمار ترهات و اباطیل لاطائل و بی‌حاصل می‌شمارد.
(زرین کوب^۳ ۲۲۳) ○ اباطیل چند که مایهٔ تمسخر و
ریش‌خند است... عرض دهد. (فائز مقام ۲۸۲) ۲.
چیزهای نادرست و خلاف حقیقت یا بیهوده و
به درد نخور: منابع ثروت مملکت را... به اباطیل بیگانه
بهدر ندهند. (مخبر السلطنه ۴۹۵) ○ میرا از میل به
زخارف و اباطیل. (خواججه نصیر ۹۶)

لغات و اصطلاحات

muscles	عَضَلَات (جمع عَضْلَه)	to castrate	اَخْتَه كَرْدَن
demagogy	عَوَام فَرِيبِي	disgrace, shame	اِفْتِضَاح
gland, tumor	غُدَّه	to become nauseated	اَقْ نَشِسْتَن
shame, disgrace	فَضَاحَت	tissues	اَنَسَاج (جمع نَسَج)
formed into a lump, grandiloquent	قُلْمِبَه	to impute something	بِيخ رِيش بَسْتَن
swaddling-clothes	قُنْدَاق	incarnation, embodiment	تَجَسُّم
gold crested, tufted	كَائِل زَرِي	almsgiving	تَصَدُّق
to drive one mad	كُفِر ... دَر اَمْدَن	fruit, result	ثَمَرَه
huge, big	كَلَان	dowry	جِهَازِيَه (جِهَازِيَه)
necessarily, it can't be but...	لَا بُد	the bridal chamber	حِجَلَه
unknown	مَجْهُول	match-making	خَوَاسْتْكَارِي
interfering, intrude	مُزَاحِم	mark, brand	دَاغ
womb	مَشِيمَه (رَحِم)	interference	دِخَالَت
disgraceful	مُفْتَضِح	handkerchief	دِسْتَمَال
kingdom (of heaven)	مَلَكُوت	Holy Spirit	رُوحُ الْقُدُس
unique	مُنْحَصِر بَه فَرْد	to take away, deprive	سَلَب كَرْدَن
physiological	و ظَايِفُ الْاِعْضَائِي	to have had enough	سِير شَدَن
		night a marriage is consummated	شَب زَفَاف

مشروع mašrū' [ع.] (إمف.) آنچه

موافق شرع باشد، چیزی که طبق شرع جایز باشد.

مشروعاً mašrū'-a(-e) [ع.] = ع.

مشروعاً [إمف.] مؤنث مشروع (م.م.)

حکومت س. (سیا.) حکومتی که

منطبق بر قوانین شرع (اسلام) باشد.

← مشروطه مشروعاً .

پرسش و پاسخ

- ۱- به نظر نویسنده، چرا بچه را سرگذر یا پشت کلانتری می‌گذارند؟
- ۲- به نظر نویسنده اشراف چه موقع به درد ممنوع می‌رسند؟
- ۳- آیا راوی با دخالت مقررات اجتماعی در روابط زن و مرد موافق است یا مخالف؟
- ۴- آیا راوی با کارهای بنگاه‌های خیریه موافق است؟
- ۵- آیا "اخته کردن" مشکل راوی را حل می‌کند؟

درک متن

- ۱- کدامیک از تیترهای زیر برای این درس مناسب‌تر است
() تحلیلی از شرایط بچه‌های سرراهی
() تأثیر سنت و مذهب و قانون در زندگی خصوصی افراد جامعه
() نقش مقررات در حفظ نظم اجتماعی
() ازدواج بعنوان یک قرارداد عقب‌مانده اجتماعی
- ۲- جلال و سیمین بچه را قبول نکردند چون بچه
() پرورشگاهی بود.
() حاصل روابط نامشروع بود.
() بیمار و کم خون بود.
- ۳- در این متن، اصطلاح "بزند زیر همه چیز" یعنی
() همه چیز را بهم بریزد.
() همه چیز را زیر و رو کند.
() همه چیز را انکار کند.
- ۴- از متن درس می‌شود استنتاج کرد که نویسنده میل داشت
() بچه‌ای را که به فرزند قبول می‌کند سر راهی نباشد.
() بچه‌ای را که به فرزند قبول می‌کند عادی و گمنام باشد.
() فرزندش حاصل خود و زنش باشد.
- ۵- بنظر راوی بوق و کرنای دهات روی بام حجله مثال خوبی است
() در مورد دخالت مقررات اجتماعی در خصوصی‌ترین روابط زن و مرد.
() از این که شرع و عرف ناظر بر روابط زن و مرد نیست.
() از حیوانی بودن روابط زن و مرد.

مترادف و متضاد

متضاد کلمهٔ ستون الف را در ستون ب پیدا کنید و آن را در جای تعیین شده بنویسید. يك نمونه داده شده است.

الف		ب
۱ - گرفتار	_____	ممنوع
۲ - لق	_____	بالا دست
۲ - سرپیچی	_____	گرسنه
۴ - مُجاز	_____	محکم
۵ - خصوصی	_____	پرده پوشی
۶ - زیر دست	_____	شَر
۷ - سیر	_____	معلوم
۸ - تلخ <-----	شیرین	رها
۹ - مجهول	_____	عمومی
۱۰ - خیر	_____	تبعیت
۱۱ - صراحت	_____	شیرین

مترادف کلمهٔ ستون الف را در ستون ب پیدا کنید و آن را در جای تعیین شده بنویسید. يك نمونه داده شده است.

الف		ب
۱ - وحشت	_____	پدر مُرده
۲ - عاقبت	_____	مخلوط
۲ - عالم	_____	برتری
۴ - دوام	_____	ترس
۵ - یتیم <-----	پدر مُرده	استمرار
۶ - توصیه	_____	دنیا
۷ - کلان	_____	سرانجام
۸ - فریب دادن	_____	بزرگ
۹ - عالم	_____	سفارش
۱۰ - قاطی	_____	گول زدن
۱۱ - رجحان	_____	دانشمند

نکته دستوری

مروری بر « صفت » در فارسی :

پروپاقرص	بی اعتنا	سکرآور	ناکام	بریده	کلافه
کم خون	بی معنی	مردنی	ناممکن	آسوده	لنگ
بالادست	بی کاره	فسقلی	نابهنگام	مزاحم	گنده
زیردست	امیدوار	غریزی	نامشروع	فارغ	قلچماق
جوانمرگ	علاقمند	حیوانی	آویزان	فقیر	تُنُک
درب و داغان	برومند	ماشینی	دوان	عمیق	ریقو
کاکل زری	بارور	رسمی	مخفیانه	مفتضح	کلان
تک و توك	پولدار	موقتی	پدر سوخته	احمق	قلمبه
دور و دراز	عوام فریب	بواسیری	بزمرده	نقاش	
کج و کوله	خر رنگ کن				

- ۱ - درد [سکرآور] ساقه‌های جوان را به هدایت قیچی باغبانی لمس می‌کنی ... (۲د)
- ۲ - با کله‌های بزرگ و دم‌های [دراز] و [جنبان] و چنان بسرعت [دوان] ... (۲د)
- ۳ - گاهی اصلاً فراموش می‌کرده‌ام که شده‌ام مشتری [پروپاقرص] آزمایشگاهها. (۲د)
- ۴ - پس می‌شود [امیدوار] بود که زیاد شوند. (۲د)
- ۵ - [خر رنگ کن] رجال بواسیری مملکت. (۴د)
- ۶ - یکی از همین شوهرها ... سر قضیه سقط جنین [مخفیانه] زنش ... [دکتر] را گیر آورده بود ... (۴د)
- ۷ - جوانی [برومند] با قلمی خوش، و آینده‌ای. [جوانمرگ] بتمام معنی. و شاید [ناکام] هم. (۴د)
- ۸ - پدرهاشان که [پولدار] بوده‌اند کسی را اجیر کرده بوده‌اند ... (۴د)
- ۹ - در چنین جنگل مولاتی از تخم و ترکه، سرنوشت آمده یخه مرا گرفته که چون [کم خونی] ... و اسپرم‌هایت [تک و توکند] و [ریقو]، ... باید ... (۴د)
- ۱۰ - اگر در یک عمل [غریزی] حیوانی، دست کم یک عمل ماشینی، غذا که به آن رسید غده‌ها راه می‌افتند ... (۶د)

تبدیل‌ها

- مصدر داخل پرانتز هر جمله را به ماضی التزامی (past subjunctive) تبدیل کنید :
- ۱- مگر او چه گناهی داشت؟ بی‌اینکه دختر باشد و ما به خواستگاری _____ (رفتن) جهازیه هم که داشت.
 - ۲- چنین کودکی مانند جوانه‌ای است که از شکم دانهٔ خویش بیرون _____ (نیامدن).
 - ۳- من که نمی‌توانم تخم و ترکه _____ (داشتن) چرا این مکانیسم را تحمل کنم؟
 - ۴- چه خنده‌ها باید _____ (کردن)!
 - ۵- نکند خواهرم همین جورها _____ (رفتن) دمِ چَکِ سرطان.

تضاد [tazād] [ع.ر.: تضاد] (امص.) ۱. مخالف

هم بودن؛ ضد یک‌دیگر بودن؛ ناسازگاری؛
 به‌مناسبت تضاد خلق و خوی پدر و مادر، تقی‌خان مردی
 متقلب‌الاحوال... بود. (شهری^۳ ۱۲۵) تضاد به نفس
 هویت... اشد تضادی است، برای آن‌که تضاد ذاتی است.
 (قطب ۴۰۳) ۲. (ادبی) طباق → ۳. (منطق)
 محال بودن اجتماع دو چیز به طوری که ارتفاع
 آنها محال نباشد، چنان‌که سیاهی و سفیدی. □
 یک چیز می‌تواند یا سیاه باشد یا سفید.
 نمی‌تواند هم سیاه باشد هم سفید، اما می‌تواند
 نه سیاه باشد و نه سفید. نیز ← تناقض (مر. ۳).
 • ~ داشتن (مص.ل.) تضاد (مر. ۱) →
 گفته‌های شما دو نفر باهم تضاد دارد.

□ ~ دیالکتیکی (فلسفه) در مارکسیسم، وجود
 و پرورش ضد و نقیض هر پدیده در درون پدیده:
 نظریهٔ مبتنی بر مادیت تاریخی و تضاد دیالکتیکی.
 (مطهری^۱ ۳۵)